

# انتخاب نخست وزیر

## سکاندار جدیدی برای نجات کشتی به گل نشسته جمهوری اسلامی

نهاد، رفته رفته کندتر شد و اینک با انتخاب محمدعلی رحائی به نخست وزیری بنظر میرسد که دوران حاد دیگری به سر رسیده و در دور کسالت بار کنونی، وارد مرحله جدیدی از تضادها و کشمکشهای جناحهای حاکم شده ایم. لیکن مرحله ای که نخستین دور آن اکنون بی پایان می رسد، دارای مشخصه هائی است که اگر نه کاملاً، دست کم تا حدودی آنرا از مراحل پیشین متمایز می سازد؛ چرا که شدت یابی تضادها در مرحله ی یاد شده چندان شتاب گرفت که بهیچ عنوان بسا مراحل قبلی قیاس پذیر نبود. این مرحله را میتوان به عنوان مرحله ای که در آن اختلافات و تضادهای درونی هیات حاکمه بحرین ترین صورت ممکن جلوه کرده نشان زد. در رژیمهای ارتجاعی و دیکتاتوری هیات حاکم (ولاجرم

جناحهای مختلف آن) نهایت کوشش خود را بکار میبرند تا خبری از تضادهای درونی آن به بیرون درز پیدا نکنند. در واقع اینگونه رژیمها در شرایط حاکمیت آرامش نسبی بر جامعه میگویند با یکپارچه قلمداد کردن هیات حاکمه تصویری شکستناپذیر و بی خدشه از رژیم برای مردم ترسیم کنند. از سوئی از اوجگیری مبارزه ی طبقاتی در عرصه ی جامعه برای چند صباحی هم که شده جلوگیری کنند و از سوی دیگر یکپارچگی اردوگاه ضد انقلاب را در برابر اردوگاه انقلاب حفظ کنند. رژیم سابق نمونه ی بارز اینگونه رژیمها بود.

تا اواسط سال ۶۵ مسأله ی چگونه "حکومت کردن" و تضادهای ناشی از آن بیشتر در قالب الفاظ بی معنا، مبهم و دوپهلویی چون "تمرکز"، "عدم تمرکز"، "دولت نمیتواند تا جری خوبی باشد" و غیر آن خودنمایی میکرد. آنگاه با اوجگیری جنبش خلق، و ضعف و ناتوانی رژیم در اعمال حاکمیت مطلق بر جامعه، زخمهای کهنه ی بالایی ها سرباز کرد و خیرها یکی پس از دیگری به بیرون نشت کردند تا جائیکه "هر یک از" جناحهای حاکم میکوشید برای ترنهی خود و کوبیدن حریف و در نتیجه نجات حاکمیت در حال سقوط، طرف مقابل را مورد شدیدترین حملات قرار دهد. خیمه شب بازی مذاکرات علی و رادبو- تلویزیونی نمایندگان مجلس شاه و بی آیندهای آن گواه روشن این مدعاست. در واقع فشار "بالایی ها" (که دیگر نمیخواهند) و ضعف "بالایی ها" (که دیگر نمیتوانند) وضعیتی را سبب میشود که در کشورهای زیر سلطه ی امپریالیسم (یا سرمایه داری وابسته) که، در آنها دیکتاتوری امری نیاه

طی یک ماه گذشته، ماه رمضان، تضادهای جناحهای حاکم (خرده بورژوازی ناشوان و بورژوازی دست دوم ایران) بر سر کزینش نخست وزیر، تشکیل دولت جدید و لاجرم دست یابی به یکی از مهمترین اهرمهای قدرت به اوج های جدیدی رسید. در آغاز چنین مینمود که حزب جمهوری اسلامی می رود تا یکبار برای همیشه به حاکمیت دوگانه ی کنونی پایان دهد و قدرت را یکپارچه در اختیار خود بگیرد. اما هر قدر از زمان این کشمکش ها گذشت بیش از پیش آشکار شده که دور کسالت بار بازی قدرت همچنان (و تا حل نهایی تضاد) دوام خواهد یافت. در ابتدا خرده بورژوازی برای بیرون راندن بورژوازی از مدار قدرت آنچه در توان داشت بکار برد؛ در این رهگذر برای درهم کوبیدن جناح باصلاح لیبرال هیئت حاکمه (و به تبع آن "جبهه ی ملی")، مصدق هم ازگزند حملات حزب جمهوری اسلامی و خمینی در امان نماند و از زبان کودتاگران کهنه کاری چون آیت رکیک ترین دشمنها نثاروی شد. در این میان و جالب تر از همه موضعگیری صریح خمینی بود. خمینی طی سخنرانی های متعدد چنین وانمود کرد که مقطع کنونی بی شباهت بدوران مصدق نیست. در واقع جوهر کلام آیت الله خمینی این بود که بنی صدر در سازش با مجاهدین می خواهد همان قضیه ی مصدق - کاشانی - حزب توده را تکرار کند. گرچه چند هفته ی بعد بنی صدر فاش کرد که:

"برای اینکه نگویند قضیه ی مصدق و کاشانی پیش می آید، احمدآقا را معرفی کردم". (انقلاب اسلامی ۱۸ مرداد

۵۹)

با اینحال مجاهدین نخستین نیروئی بودند که آماج سختترین حملات خمینی قرار گرفتند.

خرده بورژوازی حاکم پیش از این نیز اکثریت اعضاسای شورای انقلاب را راهی مجلس شورای اسلامی کرده بود و اینک زمان آن بود که با "تمفیه ی ناب" مجلس را یکجا در اختیار بگیرد و جایگاه خود را در حاکمیت بیش از پیش تحکیم بخشد. لیکن هر قدر از زمان کشمکشها گذشت بوضوح نمایانتر شد که همچون گذشته بدلائیل مختلف (و از جمله مهمترین آنها یعنی ناتوانی تاریخی خرده بورژوازی در تسلط کامل و بلامتاز بر اهرمهای قدرت در قلمروهای سیاست و اقتصاد) خرده بورژوازی قادر نخواهد بود بورژوازی را یکسر از مدار قدرت دور کند. ابتدا ضربه های این تضادها رو به کاهش

و «دوکراسی» امری کدر است، از سوی بسیاری محافل چپ و مترقی سلطت حاکمیت دمکراسی نامیده میشود. به بیسنان روشنتر، حاکمیت پاره‌ای از آزادیها در اینگونه جوامع نه به دلیل حاکمیت دمکراسی بلکه به علت ضعف حاکمیت سیاسی است. در این خصوص، هیچ تفاوتی میان رژیم کنونی و رژیم شاه نیست. در چنین اوضاعی حکومت‌ها نه تنها از میزان سرکوب خود نمی‌کاهند بلکه به دلیل تغییر شرایط با توسل به شیوه‌های جدید حتی بر شدت حملات سرکوبگرانه‌ی خود می‌افزایند. منتهی چنانکه گفته شد، همپای تغییر شرایط بکاربردن شیوه‌های قدیمی سرکوب هم اساساً ممکن نیست. رژیم شاه همان کسانی را که سابقاً در شکنجه‌گاه‌ها نابود میکرد اینبار حتی به تعداد وسعتر در خیابانها به گلوله می‌بست.

بهر حال در ماهی که گذشت، ماه رمضان (که بخودی خود برای هیات حاکمه ماه پر معنایی است)، میثاقهای وحدت برای چندمین بار بکناری نهاده شده و هر دو جناح حاکم کوشیدند در بازی قدرت با توسل به انواع شیوه‌ها رعیب را از میدان بدر کنند. بنی صدر در اجتماع طبقات مردم در مسجد الحواد و میدان رضائی‌ها اظهار داشت که:

"برخی بمن میگویند مشکلات را با مردم در میان مگذار، آنها نا امید میشوند." (انقلاب اسلامی ۲۵ مرداد ۵۹) و نمایندگان مجلس شورای اسلامی اعتراض کردند که اظهار نظر بنی صدر در مورد رجائی و نیز نامه‌ی رئیس جمهوری به مجلس در خصوص نخست‌وزیری رجائی

"قبیل از آنکه... در مجلس مطرح شود از رادیو تلویزیون ظهورش بپخش شد. چطور ما هم باید مثل سایر بیسنان (بخوان مردم) از رسانه‌های گروهی از این مسئله اطلاع پیدا کنیم و عا جز با شیم از توضیح بمردم که چرا در جریان مسائل حساس مملکت نیستیم." (جمهوری اسلامی ۲۵ مرداد ۵۹)

بنی صدر برای آنکه نشان دهد نخست‌وزیری جلال‌الدین فارسی (نامزد محبوب حزب جمهوری اسلامی و دشمن شماره یک بنی - صدر) "فاجعه بزرگی" برای کشور و جمهوری اسلامی است، به میان "مردم" رفت، بهر مسجد و ده‌کوره‌ای سرک کشید و تفسیر "نوبین" (وصال‌بته ملال انگیز) از واژه‌ی مستکبر و مستکبران بدست داد. در این بین روحانیت هوادار بنی صدر نیز دست بکار شد. آیت‌الله محی‌الدین انواری یکی از سردمداران روحانیت مبارز تهران با زیرکی خاصی از نمایندگی مجلس استعفا کرد، و سپس چنان که انتظار میرفت چند روز بعد برای حفظ وحدت کلمه استعفای خود را پس گرفت. علامه‌ی نوری در "مدرسه‌ی شهدا" مردم را واداشت تا مرگ بر آیدست گویان به خیابان‌ها بریزند. از سوی دیگر جناح مقابل هم بیکار ننشست. بهشتی، رفسنجانی، خامنه‌ای یعنی سران حزب جمهوری اسلامی و شمار بزرگی از آخوندهای هوادار نیز به مساجد رفتند و تا توانستند در مذمت "ملی‌گرایسی" و ملی‌گراها و لیبرال‌ها و جز اینها داد سخن دادند. برخی سفارتخانه‌های ایران در خارج مورد هجوم هواداران حزب جمهوری قرار گرفت و صادق قطب‌زاده مورد سختترین حملات

مطبوعاتی واقع شد تا بدانجا که مجبور شد برای توضیح در مورد عملکرد خود در وزارت خارجه در مجلس حضور یابد. اعتبار نامه‌ی تیمسار ناهنتشاهی، فرماندهی نیروی دریایی ارتش جمهوری اسلامی و ایضا اساندار خوزستان، جناب سید-احمد مدنی که تا دیروز برای کشتار خلق عرب مورد اعتماد رژیم بود لغو شد و حتی اکثریت نمایندگان هیئت حاکمه در مجلس خواستار بازداشت و محاکمه‌ی وی شدند. دفتر جبهه‌ی ملی و روزنامه‌ی بامداد به تسخیر جوانان موحد (!) و مسلمان در آمد و اعتبار نامه‌ی خسرو قشقائی که تا دیروز دوست خمینی و هیات حاکمه بود بعنوان جاسوس سیا و ساواک رد شد. بار دیگر افشاکری گام به گام رژیم، بنا به مقتضیات روز، در مورد مهره‌هایی که اکنون باید به کناری گذاشته میشدند، باب شد. روزنامه‌های هر دو جناح زشت‌ترین دشنامها را بار هم کردند تا بدانجا که صدای خمینی هم در آمد. اما در این میان جالب‌تر از همه تعبیری است که خمینی، بعنوان مطل جناحهای حاکم، از این تضادها و جلوه‌های خارجی آن بدست داد. خمینی در صبح روز عید فطر در حضور سفیران کشورهای اسلامی اظهار داشت که سخنرانیهای بنی صدر رئیس جمهوری، رفسنجانی رئیس مجلس، بهشتی رئیس دیوانعالی کشور و موسوی اردبیلی دادستان کل کشور در میان مردم و در مساجد در واقع نشانه‌ی محبوبیت این دسته در میان مردم و وحدت بین ملت و دولت است. در حقیقت خمینی بعنوان کسیکه میکوشد خود را در ماورای طبقات و تضادهای طبقاتی قرار دهد، بطور دیگر سعی کرد تا القاء شبهه و تزریق شعور کاذب در ذهنیت مردم همچنان به توهم مردم نسبت به حقانیت رژیم کنونی دامن بزند.

در هر حال روند جریاناتی که به نخست‌وزیری رجائی منتهی شد نشان میدهد که بنی صدر اینبار هم - برغم تلاشهای فراوان جناحش - نتوانست در بازی قدرت توفیقی بدست آورد. بنی صدر گفته بود:

"اینکه گفتند ما میثاق بستیم و بعد میثاق را شکستیم این دروغ است، ما هیچوقت میثاقی را که بستیم نشکستیم، میثاق هم این نبود که ما با هم نشستیم با شیم و گفته با شیم بنقدر سهم شما و بنقدر سهم فلان. یک قرارهایی گذاشتیم برای رعایت شدن که کسی از آن خط اخلاق بیرون نرود همین." (انقلاب اسلامی ۱۸ مرداد ۵۹)

در واقع سخنان بنی صدر حقیقتی است که وارونه بیان شده است. عبارت دیگر هنگامی میثاق‌ها شکست و اصول اخلاقی بجزیر پا گذاشته شد که هر یک از دو جناح کوشید سهم بیشتری بدست آورد. محمدعلی رجائی که همچون همپالکی دیگر خود دکتر حسن حبیبی، که تنها با باز کردن "سرکتاب" و آمدن آیه‌ی لاتقربوا الینا (به زانزدیک نشوید) (جمهوری اسلامی ۱۹ مرداد ۵۹) از نامزدی نخست‌وزیری چشم پوشیده بسود، در بی‌لیاقتی، بی‌هویتی و دست‌نشانندگی کم مانند است و تنها نظیرش را میتوان در میان شاهان فاجار یافت، در نخستین مصاحبه‌ی تلویزیونی خود تعریفی از

## انتخاب نخست‌وزیر ...

نحوه‌ی تفکر و علمش بدست‌داد که به اندازه‌ی کافی روشنگر است. بنی صدر پیش از این، رجائی را این چنین توصیف کرده بود:

"آقای رجائی حرف را می‌شنود، اما آنچه را که خودش می‌خواهد می‌کند و دوم اینکه اطلاعی از امور کشور ندارد."

(روزنامه‌ی انقلاب اسلامی ۱۸ مرداد ۵۹)

رجائی در گفتگوی تلویزیونی خود گفت:

"در دوسه کلمه خودم را این چنین معرفی می‌کنم من مقلد

امام، فرزند مجلس و برادر رئیس جمهور هستم."

(اخبار تلویزیون دوشنبه ۲۰ مرداد ۵۹)

روزنامه‌ی جمهوری اسلامی در فردای عید فطر (چهارشنبه ۲۲

مرداد) تعریف نخست‌وزیر را "ساده و بی پروا" خواند:

"ایشان قبل از آنکه روی واژه‌ی "رهبری" که بیشتر معنای

سیاسی از آن مستفاد می‌گردد تکیه کنند بر یک نهاد اصیل

شیعی، یعنی اصل تقلید تکیه کردند که معنایی بی‌طرف

از تمکین در مقابل یک رهبر سیاسی را در بر دارد."

(همان مأخذ تأکید ماست)

در واقع هر چند حزب جمهوری اسلامی توفیق نیافت تا نامزد

مورد علاقه‌ی خود، جلال الدین فارسی را بر مسند نخست‌وزیری

بنشانند لیکن رجائی با ساخت شخصیتی خود (اگر اساساً

شخصیتی در بین باشد!) به حد کفایت خیال حزب را از جهت

اجرای لوایح مختلف قوه‌ی قانونگذاری بوسیله‌ی هیات دولت

آسوده کرد. رجائی، دبیر سابق دبیرستانهای تهران که بنا

به گفته‌ی همکاران و شاگردانش در گذشته حتی از اداره‌ی یک

کلاس درس فقه عاجز بوده، کسی است که مقلد امام است حرف

را می‌شنود، فرزند مجلس و برادر رئیس جمهور است، اما

آنچه که خود می‌خواهد (یا روشن تر آنچه امام، مجلس و

حزب جمهوری اسلامی می‌خواهند) می‌کند و اطلاعی از امور کشور

ندارد. البته در این نکته‌ی اخیر تمامی دولت‌مردان رژیم

مشترکند. از سوی دیگر بنی صدر برای گریز از سرنوشت

مقدر ترفند جدیدی بکار بست و در نامه‌ی خود بمجلس

شورای اسلامی بر خلاف نص قانون اساسی (کذا) رای تمایل

را مقدم بر معرفی نخست‌وزیر آورد و از این راه سما

ظرافت خاصی (و شاید برای ضبط در تاریخ!) عدم تمایل خود را به

نخست‌وزیری رجائی اعلام داشت.

در هر حال چنان که گفته شد با اوجگیری مسازرات

طبقه‌ی کارگر و زمینکشان، تضادهای جناحهای حاکمیت‌کنوسی

(که از حل کوچکترین مسائلی که با آن دست‌به‌گریبان است

عاجز است) عربان تر از پیش خودنمایی خواهد کرد. روند

تشکیل دولت و گزینش نخست‌وزیر شاهد روشن این مدعاست. ●